بازخوانی ۳ دهه فعالیت تئوریک در گفت‌وگو ۹ دی با دکتر درخشان

ما نگاه سیستمی را قبول داشتیم

وقتی سخن می گفت، احساس می کردی از یک مسیر طی شده می‌گوید. دکتر مسعود درخشان استاد برجسته اقتصاد دانشگاه علامه طباطبائی کسی است که خود روزی در آستانه انقلاب مثل بسیاری از انقلابیون افق‌های بلندی را در ذهن می‌پروراند. مهمترین سؤالی که برای او مطرح بود، به نقطه شروع تدوین اقتصاد اسلامی دلالت داشت. او از خود می‌پرسید در فضای جنجالی مکاتب غرب و شرق برای تدوین اصول مکتب اسلام در حوزه اقتصاد چه باید کرد و از کجا باید گام نخستین را برداشت. درخشان در این گفت‌وگو به تلاش‌های خود طی این سال اشاره می‌کند و با بیانی شیوا و جذّاب گذشته را ناظر به مسیر فرارو ورق می‌زند. گفت‌وگوی ما با او آن‌قدر گرم شد که وقت نهار هم گذشت و استاد بدون آنکه گلایه‌ای کند، ناگزیر راهی کلاس درس شد. متن گفت‌وگوی خواندنی ما با دکتر درخشان را در ادامه می‌خوانید:

در سال‌های آغازین انقلاب و بازه زمانی انقلاب فرهنگی وضعیت رشته اقتصاد چگونه بود؟ چه شد که انقلابیون به فکر بازنگری در رشته های انسانی افتادند و فعالیت هایشان را به این سمت سوق دادند؟

اگر بخواهید به ریشه‌های این مسائل پی ببرید، باید به سالهای قبل از انقلاب اسلامی برگردیم. انقلاب اسلامی فضای مناسبی به وجود آورد که بتوان فعالیت‌های پژوهشی انجام شده را تقویت و ساماندهی کرد و موجب رشد آنها شد. قبل از انقلاب اسلامی، به دلیل برخورد اندیشه‌های سوسیالیستی و سرمایه‌داری، اقتصاددانان مسلمان که نه اقتصاد سرمایه‌داری را قبول داشتند نه اقتصاد سوسیالیستی مورد قبولشان بود، نمی‌توانستند نسبت به معرکه اندیشه های این دو نظام بی‌تفاوت بمانند

قبل از انقلاب اسلامی، اوضاع و احوال مطالعات اقتصادی به ویژه در مباحث ایدئولوژیک و نظام‌های اقتصادی مثل امروز نبود الان فضای برخورد اندیشه‌های اقتصادی در دانشگاههای بزرگ دنیا همچون سکوت یک قبرستان است. بحث جدی در کار نیست، جدال فکری‌ای در عرصه تحقیقات اقتصادی در صحنه جهانی ملاحظه نمی شود. یکی از علت های آن سقوط نظام سوسیالیستی شوروی و یکه‌تازی نظام سرمایه داری آمریکاست. دانشگاههای امریکا به قدری نفوذ پیدا کرده‌اند بر روی دانشگاههای انگلستان هم اثر گذاشته‌اند، در حالی که قبلا دانشگاههای امریکا تحت نفوذ نظام نظریه‌پردازی در دانشگاههای انگلیس بودند ضمن آنکه برخی دانشگاهیان انگلیسی دیدگاههای نقادانه خود را نسبت به نظام سرمایه‌داری امریکا صراحتاً ابراز می کردند، منتهی نفوذ مستمر و همه جانبه امریکا در همه زمینه‌ها در دهه‌های اخیر، دانشگاههای جهان را هم مصون نگذاشته و حتی دانشگاههای رادیکال انگلستان که همیشه مخالفت‌هایی در آنها وجود داشت، الان به سکوت کشیده شده‌اند.

متأسفانه دانشجویان کشور ما تصور می کنند که دنیای تحقیقات و مطالعات اقتصادی همیشه همین‌طوری بوده، تعدادی از دانشگاههای معروف آمریکا و تا حدی انگلستان تئوری های رنگارنگی را می‌سازند و سیاستگذاریهای اقتصادی را نیز بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول می‌نویسند و تعدادی اقتصاددان هم در کشورهای در حال توسعه نشسته‌اند و با نگاه به غرب و با اعتقاد راسخ به آن نظریات، این دستورالعمل‌ها را اجرا می کنند و بر این باورند که سیاستگذاریها و نظام‌سازیهای صحیح اقتصادی همانی است که در دانشگاه‌های امریکا ساخته و پرداخته می‌شود.

یعنی آن زمان این ها محل بحث بود نه اصولی قطعی و غیر قابل نقد؟

بله. شاید یکی از دلایلی که آن اشتیاق و شوقی که هم اکنون ما باید در زمینه اقتصاد اسلامی در همه دانشجویان علوم انسانی ببینیم، که در حد مورد انتظار نیست، به همین دلیل است که دانشجویان اقتصاد در کشور ما، جنگ اندیشه‌ها در سطح جهان را ندیده‌اند و به همین دلیل روحیه رادیکال و پرخاشگری علمی را در مطالعات اقتصادی کمتر تجربه کرده اند و صرفا" سرگرم تئوری‌های معمولی اقتصاد خرد و کلان و سنجی و پول و بانک و نظایر آن هستند.

قبل از انقلاب اسلامی اصلاً این طور نبود. مثلاً اگر نظریه ضرورت سرمایه‌گذاری خارجی در توسعه و پیشرفت اقتصادی مطرح می‌شد، ده‌ها مقاله و ده‌ها کتاب در باره خطراتی که از ناحیه سرمایه‌گذاری خارجی متوجه کشورهای در حال توسعه می‌شود، نوشته می‌شد، درحالی که الان به هیچ وجه اینگونه نیست و وقتی نظریه پردازان غربی می‌گویند سرمایه‌گذاری خارجی و انتقال دانش فنی شرط لازم برای توسعه اقتصادی است، همه بنا را بر این می‌گذارند که این نظریه خدشه‌ناپذیر است و تنها راه توسعه اقتصادی کشورها، استفاده از سرمایه‌گذاری خارجی و انتقال دانش فنی است آن هم دانش فنی ای که فقط نزد خارجی‌هاست. متأسفانه این باور هم وجود دارد که غربی ها بنا به وظیفه انسانی و الهی خودشان این دانش فنی را به سهولت و بدون هیچ عذر و بهانه و چشم داشتی صرفا در پاسخ به تقاضای کشورهای در حال توسعه به این کشورها منتقل می کنند و اگر رشدی در برخی کشورهای در حال توسعه وجود ندارد، به خاطر این است که نظام‌های سیاسی در این کشورها، با اتخاذ سیاستهای نادرست در روابط خارجی، اجازه این سرمایه‌گذاریهای خارجی و انتقال دانش فنی را نمی‌دهند، والا هدف کشورهای غربی این است که همه کشورهای در حال توسعه رشد کنند و اگر زمینه های سیاسی و فرهنگی در این کشورها مناسب بشود، به هرحال کلید رشد اقتصادی نزد آنهاست.

قبل از انقلاب و در سال های آغازین انقلاب قضاوت ها در این زمینه چگونه بود؟

اوضاع برعکس بود، یعنی دیدگاه حاکم این بود که کشورهای

صنعتی یا به اصطلاح امپریالیسم که بعد از انقلاب اسلامی به استکبار جهانی تغییر نام پیدا کرد، عامل اصلی توسعه نیافتگی در کشورهای جهان سوم است و سیاست‌های آنان مانع توسعه یافتگی است و استثمار و استعمار و سلطه جهانی نمی‌گذارد کشورهای جهان سوم به معنای واقعی رشد کنند.

و این باعث می شد انقلابیون به فکر چاره باشند؟

بله. آن دیدگاه باعث می‌شد که همه به دنبال این سؤال باشند که پس چه باید کرد؟ چه راهکارهایی باید پیدا شود؟ کسانی که دیدگاه اسلامی داشتند، در این فضا نه تنها بی‌تفاوت نبودند، بلکه بسیار مشتاقانه وارد این بحث‌ها می‌شدند و موضع‌گیری می‌کردند، منتهی موضع‌گیری‌شان می‌بایستی مبتنی بر دیدگاه‌های اسلامی باشد، از این رو چون بحث بر سر این بود که اقتصاد سرمایه‌داری، یک نظام است و سوسیالیسم یک نظام است، بنابراین نخستین گام این بود که اندیشمندان اسلامی بگویند اسلام هم نظام اقتصادی دارد و این یک بحث جدی بود.

انقلابیون هر دو نظام اقتصادی را در مقابل خود می‌دیدند؟

اندیشمندان مسلمان، هر دو نظام را در مقابل خودشان می‌دیدند و می‌دانستند اگر بخواهند موضع‌گیری اسلام را در مقابل این دو مکتب ترسیم کنند، لازمه این کار و گام اول این است که نشان دهند اسلام نظام جامعی است که نظام اقتصادی نیز دارد و فقط یک نظام سیاسی نیست، همچنان که نظام فرهنگی و نظام اجتماعی نیز دارد. بنابراین برای اینکه بتوانند به این جنگ اندیشه ها وارد شوند و ورودشان به این معرکه از موضع استقلال فکری باشد، باید اول ثابت می‌کردند که نظام اقتصادی اسلام با نظام‌های اقتصاد سرمایه‌داری و سوسیالیسم مبناناً متفاوت است.

اینها همه در فضای قبل از انقلاب بود یا بعد از انقلاب این مباحث شکل گرفت؟

زمینه‌های این مطالعات، قبل از انقلاب اسلامی شکل گرفت و روی این مسائل کار می‌شد. شهید آیت ا... صدر کتاب اقتصادنا را که قبل از انقلاب اسلامی منتشر شده بود صرفاً برای نشان دادن نظام اقتصادی اسلام و جلوگیری از توسعه نفوذ سوسیالیسم در کشور عراق نوشته بودند، حتی کتاب فلسفتنا را نیز به همین منظور به رشته تحریر درآوردند. چند سال قبل از انقلاب اسلامی که ما دانشجوی دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران بودیم، گروه های دانشجوئی روی این موضوعات کار می‌کردند بعد که برای ادامه تحصیل به انگلستان رفتم، در آنجا هم دانشجویان در محافل و انجمن‌های اسلامی در حوزه اقتصاد اسلامی مطالعه می‌کردند.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی بسیاری از دانشجویان انقلابی و علاقه‌مند به این مطالعات فوری به ایران برگشتند و آمدند تا به استقرار جمهوری اسلامی به ویژه در ابعاد فکری و علوم انسانی کمک کنند. من هم یک ماه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی یعنی در اسفندماه ۱۳۵۷ به ایران برگشتم. در آن موقع هنوز دانشگاهها در ادامه اعتصابات قبل از انقلاب اسلامی تعطیل بود. یادم می آید که بنا به دستور حضرت امام (ره) دانشگاهها در اردیبهشت ماه ۱۳۵۸ باز شد و از همان روز تدریس من در دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران آغاز شد. فعالیت های دانشجوئی با حضور استادان علاقمند به مسائل اقتصاد اسلامی شدت گرفت هرچند سایر گروههای دانشجوئی با انواع و اقسام دیدگاههای سوسیالیستی و غیر سوسیالیستی نیز فعال بودند. بعد از گذشت شاید یکسال و نیم، انقلاب فرهنگی به منظور اسلامی کردن دانشگاهها آغاز شد و دانشگاهها تعطیل شد. طبعاً حوزه‌های علمیه نسبت به اسلامی کردن علوم انسانی توجه زیادی داشتند و بنابراین اولین حرکت‌های جدی در زمینه اقتصاد اسلامی در حوزه‌های علمیه شکل گرفت. درست یادم نیست ولی یکی دو سال بعد، این جریانات کاملاً سازماندهی شده بود و من هم به خاطر مطالعات قبلی در نظام سرمایه‌داری و نظام سوسیالیسم و علاقه زیادی که به اقتصاد اسلامی داشتم وارد این جریانات شدم و به حوزه علمیه قم رفتم.

در دفتر همکاری حوزه و دانشگاه؟

نه، هنوز دفتر همکاری حوزه و دانشگاه تأسیس نشده بود. از نظر فکری برای من مهم این بود که به سراغ کنه مسائل در اقتصاد اسلامی بروم. نکته‌ای که قبل از انقلاب اسلامی در دوران دانشجویی در داخل و خارج از کشور همیشه ذهنم را مشغول می‌کرد این بود که واقعاً ریشه اصلی را در مطالعات اقتصاد اسلامی بایستی در کجا جستجو کرد؟ به عبارت دیگر، به این نکته توجه داشتم که اگر می‌خواهیم به طراحی و استقرار نظام اقتصاد اسلامی برسیم، باید از کجا شروع کنیم؟

منظورتان مبانی فلسفی آن است؟

خیر، من هیچ وقت مسئله را اینگونه نمی دیدم که مثلاً مبانی فلسفی اقتصاد اسلامی را نقطه شروع مطالعه قرار دهیم. البته اندیشه‌ها و دیدگاههای مختلفی مطرح بود. مثلا مرحوم دکتر شریعتی نظریاتی داشت، مرحوم مهندس بازرگان، مرحوم آیت ا... طالقانی و دیگران دیدگاههای مختلفی داشتند، اما من مسائل را به گونه دیگری می دیدم.

نظریات دکتر شریعتی در حوزه اقتصاد؟

بله، اندیشه‌های مرحوم شریعتی گسترده بود و بسیاری از حوزه‌ها را در بر می‌گرفت. شهید محمد باقر صدر از زاویه خاصی به اقتصاد اسلامی می‌نگریست حتی ابوالحسن بنی‌صدر هم کتاب اقتصاد توحیدی را در آستانه انقلاب اسلامی نوشته بود و خود را در اقتصاد اسلامی صاحبنظر و حتی یک فقیه جامع الشرایط می‌دانست! برخی استادان حوزه کتاب‌هایی نوشته بودند به ویژه در بحث مالکیت و مالیات های اسلامی و نظایر آن. قبلاً نیز بعضی از مفسرین بزرگ مانند علامه طباطبایی در کتاب المیزان در تفسیر آیاتی که به مسائل اقتصادی مربوط می‌شد، تحلیل‌های خوبی مطرح کرده بودند. کتابهای دیگری نیز اقتصاد اسلامی را از دیدگاه تاریخی مطالعه می کرد و آراء اندیشمندان اسلامی را در مقولات اقتصادی به لحاظ تاریخی بررسی می کرد.

اما مسئله اصلی برای من این بود که واقعاً نقطه اصلی شروع مطالعات اقتصاد اسلامی کجاست؟ این همیشه دغدغه ذهنی من بود و اینکه نظام‌های اقتصاد سرمایه‌داری و سوسیالیستی چه مبنایی دارند؟ تکیه‌گاه این نظامها کجاست؟ در باره این مسائل خیلی فکر می‌کردم. بعد از انقلاب اسلامی، دیدگاه‌های ما خیلی تغییر کرد، چون هیچ کس فکر نمی‌کرد انقلاب اسلامی این چنین به سرعت به پیروزی برسد. آن موقع که ما در انگلستان دانشجو بودیم، همه فکر می‌کردیم تا سرنگونی نظام شاهنشاهی خیلی فاصله است، اما فروپاشی نظام سلطنتی، تقریباً همه را غافلگیر کرده بود. کسانی که خارج بودند و حتی خیلی‌ها در داخل کشور، قدرت اسلام را به این شکل نمی‌توانستند پیش‌بینی کنند، این خود تأثیر زیادی بر ذهنیت متفکران و پژوهشگران در علوم انسانی بویژه در اقتصاد اسلامی داشت.

از چه جهت می گویید که در دیدگاه‌ها تغییر و تحول پیدا شد؟

چون ظهور قدرت اسلام را همه به روشنی دیدند، و این امر باعث دلگرمی و تقویت روحیه متفکران شد. متفکران معمولاً در چارچوب نظریه‌پردازی‌های خود محبوس هستند، اما وقتی در عینیت می‌بینند که نظام شاهنشاهی با آن قدرت و برخورداری از حمایت جهانی با رهبری یک فقیه و با حرکت توده‌های غیر مسلح مردمی سقوط می‌کند، دیدگاه‌هایشان تغییر می‌کند و این تغییر نقش مهمی در نظریه‌پردازی دارد، بنابراین دیدگاه‌ها نسبت به مطالعات اقتصادی اسلامی نیز خیلی تغییر کرد و به همین دلیل وقتی این حقیقت ملاحظه شد که رهبری یک فقیه و ایجاد تحرک در توده‌های مردمی می‌تواند در نظام سیاسی تا این حد تأثیرگذار باشد، و بحث امام هم این بود که هدف ما از اقامه حکومت اسلامی اجرای احکام الله است، پس این سؤال در ذهن من شکل گرفت که اقتصاد اسلامی باید چه سازوکاری داشته باشد که بتواند با نظام سیاسی و نظام فرهنگی همسو و هماهنگ شود؟ بنابراین این نکته که ما باید وجوه اشتراک و افتراق دو حوزه فقاهت و کارشناسی را با دقت مطالعه کنیم محور اصلی در مطالعات من شد. اقتصاد متعارف، حوزه کارشناسی اقتصادی است. حوزه فقاهت، حوزه استنباط احکام است. به این نتیجه رسیدم که اگر بخواهیم به اقتصاد اسلامی برسیم، باید روی مبانی این دو حوزه تأمل کنیم و یک سازوکار و پیوند مبنایی بین حوزه فقاهت و حوزه کارشناسی به وجود بیاوریم.

بدیهی است که مبنای حوزه فقاهت، در واقع کتاب و سنت است که با استفاده از روشی به نام روش اصولیین یا علم اصول که کاملاً عقلی هم هست، با استفاده از کتاب و سنت به استنباط احکام می‌رسند، یعنی مثلاً اگر می گویند خون نجس است، به خاطر این نیست که در خون میکروبی دیده شده است، بلکه ریشه در کتاب و قول معصوم (ع) دارد. همین مسئله را وقتی به اقتصاد تعمیم بدهیم، به این نتیجه می‌رسیم که در تحلیل‌های اقتصادی اگر می گویند معامله‌ای تحت این شرایط باطل است یا اگر فلان شرط موجود نبود آنگاه معامله به لحاظ اسلامی باطل خواهد شد و امثالهم، تکیه‌گاه این احکام قول معصوم(ع) و استنباط از آیات الهی است، نه نظر شخصی فقیه و نه اینکه فقیه چگونه از اوضاع و احوال اقتصادی و اجتماعی، متأثر است. این امر، برعکس شیوه جامعه اقتصاددانان است که همیشه دیدگاهشان نسبت به تحولاتی که در محیط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی خود می‌بینند، جهت می گیرد، اما یک فقیه باید خود را از اوضاع و احوال و شرایط حاکم بر محیط جدا کند تا بتواند به حکم خدا برسد. نمی‌خواهم بگویم فقها نسبت به اوضاع و احوال جامعه خود بی‌تفاوت هستند، بلکه نظام ولایت فقیه مبتنی بر این اصل است که ولی فقیه کسی است که از مسائل روز دنیا آگاه و مدیری قوی باشد و نسبت به تنظیم امور، تدبیر درست داشته باشد و از مسائل داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی به خوبی آگاه باشد، اما این آگاهی‌ها نه برای این است که در استنباط حکم خدا از آنها بهره بگیرد بلکه برای این است که بتوانند احکام مستنبطه را به خوبی و به نحو بهینه و با توجه به شرایط زمانی و مکانی اجرا کند. البته تصدیق می کنیم که چون روش اصولیین در استنباط احکام الهی، روشی عقلی است پس در خلال زمان می‌تواند کاملتر شود و لذا استنباط احکام الهی با دقت بیشتری صورت خواهد پذیرفت، همچنانکه علم ریاضیات در خلال زمان رشد کرده و خواهد کرد و لذا علوم مهندسی و سایر علوم کاربردی از درجات بالاتری از دقت در طراحی و اجرا برخوردار خواهند شد ضمن آنکه پتانسیل و ظرفیت‌های بالاتری را در مقولات کاربردی کسب خواهند کرد.

به هرحال اینها بحث های مفصلی است که من الان نمی‌خواهم وارد آنها بشوم، اما ذهن ما را مشغول می‌کرد. در آستانه انقلاب و سالهای نخستین انقلاب اسلامی، این سؤال برای من مطرح بود که اساساً احکام الهی چگونه استنباط می‌شوند؟ مثلاً در فقه‌الاقتصاد احکام اقتصادی چگونه استنباط می‌شوند؟ من از موضع یک دانشگاهی به این مسئله علاقه داشتم. در آن زمان، ما می‌دانستیم یک تئوری چگونه ساخته می‌شود و سازوکار نظریه‌پردازی اقتصادی چیست، اما نمی‌دانستیم احکام الهی چگونه به دست می‌آیند؟ این مسئله برای من خیلی جالب بود. بعد کم کم به این نتیجه رسیدیم که همان‌طور که اگر بخواهیم اقتصاد را به درستی بفهمیم، باید کتاب‌های آدام اسمیت و کینز و دیگران را بخوانیم و اگر بخواهیم اقتصاد سوسیالیستی را بفهمیم، باید کتاب مارکس و لنین و دیگران را بخوانیم، اگر می‌خواهیم اسلام را بفهمیم، نباید به منابع دیگران که دست پنجم و ششم هستند، مراجعه نکنیم، بلکه باید ببینیم فقیه چه می‌گوید، و الا نظریه‌پردازیهای ما در اقتصاد اسلامی پایه قوی نخواهد داشت.

نسبت اقتصاد اسلامی با تئوری‌های جهانی و با فقه چگونه تعریف می‌شد؟ آیا دستاوردهای بشری در حوزه اقتصاد را به کلی نفی می‌کردید یا بعضی از قواعد پذیرفته شده آنها را می‌پذیرفتند؟

به لحاظ تاریخی، واقعیت این است که مخالفت با نظام سرمایه‌داری در آستانه انقلاب اسلامی بشدت رایج بود، به همین دلیل قانون اساسی جمهوری اسلامی را که می‌بینید، مخالفت

شاید یکی از دلایلی که آن اشتیاق و شوقی که ما باید در زمینه اقتصاد اسلامی در همه جوان‌ها ببینیم، در حد مورد انتظار نیست به همین دلیل است که دانشجویان اقتصاد در کشور ما جنگ اندیشه‌ها در سطح جهان را نمی‌بینند و به همین دلیل روحیه رادیکال و جنگی و پرخاشگری علمی را در مطالعات اقتصادی کمتر مشاهده می‌کنیم و سرگرم تئوری‌های معمولی اقتصاد خرد و کلان و ... هستند قبل از انقلاب اسلامی اصلاً این طور نبود

اصول نظام سرمایه‌داری به خوبی مشهود است. به خاطر جنبه‌های عدالت اجتماعی و عدالت اقتصادی که در انقلاب اسلامی بود و به لحاظ اینکه فرمایشات امیرالمؤمنین و همه معصومین علیهم‌السلام سرشار از نکات کلیدی درباره اقامه قسط و عدالت و به ویژه عدالت اقتصادی است و با توجه به اینکه در آن موقع اندیشه‌های سوسیالیستی در جهان بسیار گسترده بود و مثل حالا نبود، بنابراین کسانی که متأثر از سوسیالیسم بودند، خیلی از حقایق سوسیالیستی را البته به نحوی که خودشان درک کرده بودند، هماهنگ با اسلام می‌دیدند و اسلام را هم هماهنگ با سوسیالیسم می‌دیدند. گاهی اوقات هم اسلام را به گونه‌ای تفسیر می‌کردند که منطبق با تعالیم سوسیالیسم می‌شد.

اگر هم نگوییم تفسیر می‌کردند، این طوری می‌دیدند، چون تفسیر کردن یک علم است و دانش خاص خود را می‌خواهد. به هر حال در شرایط اجتماعی و سیاسی سالهای نخستین انقلاب اسلامی، به فقه هم از زاویه‌ای انقلابی نگاه می‌شد و فقه انقلابی را هم فقیهی می‌دانستند که حرف‌هایش انقلابی باشد. بسیاری از دانشگاهیان مسلمان در اول انقلاب به مطلب به این شکل نگاه می‌کردند و حضرت امام (ره) را واقعاً متفاوت از دیگر فقیهان می‌دیدند. مرحوم آیت‌ا... آقای طالقانی، مرحوم آیت‌ا... آقای منتظری را متفاوت می‌دیدند و می‌گفتند ایشان کسانی بودند که با رژیم جنگیده‌اند، در زندان‌ها شکنجه شده‌اند، دیدگاه‌هایشان دیدگاه‌های انقلابی است. مثلاً کتاب پرتویی از قرآن مرحوم آیت‌ا... آقای طالقانی خیلی بیش از تفسیر المیزان و یا تفاسیر دیگر مورد علاقه جامعه دانشگاهیان انقلابی بود، چون نور و حرکت انقلابی در آن دیده می‌شد.

■ وشما دنبال مبنای استنباط احکام و نظریات اقتصادی می‌گشتید؟

بله دغدغه من از موضع یک دانشگاهی این بود که ببینند مبنای استنباط احکام چیست؟ و مبانی نظریه‌پردازی اقتصادی چیست تا بداند اقتصاد اسلامی ریشه در کجا دارد؟ چنانکه قبلاً عرض شد من در همان سالهای نخستین انقلاب به قم رفتم. البته خیلی از دانشجویان و حتی فارغ‌التحصیلان بودند که درس دانشگاه را رها کردند و رفتند و طلبه شدند، مثلاً پزشک و مهندس بودند و می‌رفتند حوزه و دروس طلبگی را شروع می‌کردند. خیلی‌ها را می‌شناختیم که این کار را کردند، معمولاً بعدها بسیاری از دانشجویان به جبهه‌ها رفتند.

من که به قم رفتم، توفیق الهی بود که خدمت چند تن از صاحب‌نظران و وزنه‌های علمی حوزه علمیه قم رسیدم. حضرت آیت‌الله حسین مظاهری اولین دوره رسمی اقتصاد را در حوزه علمیه تأسیس کردند و این توفیق نصیب من شد که در خدمت ایشان در این دوره مشارکت داشتم.

■ در کجا؟

در مدرسه فیضیه و زیر نظر جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. حضرت آیت‌ا... مظاهری شخصاً با طلابی که سطح را تمام کرده و وارد درس خارج شده بودند، مصاحبه و گزینش کردند. نزدیک به ۳۰ یا ۳۵ نفر بودند و کلاسشان هم در فیضیه برگزار می‌شد. دو روز در هفته حضرت آیت‌ا... مظاهری درس می‌گفتند و سه روز در هفته من تدریس می‌کردم. ایشان مباحث فقهی را می‌گفتند من اقتصاد را با تکیه بر مبانی فلسفی اقتصاد و با هدف آشنا کردن طلاب با روشها و نظریات اقتصادی درس می‌گفتم. هدف ما این بود که بعد از حدود یکی دو سال، این آقایان از حوزه علمیه با مسائل اقتصادی، اعم از جنبه‌های نظری و کاربردی و دیدگاه‌های فقهی کاملاً آشنا شوند. این کار شاید حدود یک سال و یا بیشتر طول کشید. البته این دوره خیلی با علاقه جلو رفت و قرار بود این آقایان به دانشگاه‌ها بروند و هسته‌های اولیه پژوهشی در اقتصاد اسلامی را در دانشگاه‌ها شکل بدهند.

■ آیا دانشگاه‌ها در این فضا بودند؟

در آن موقع گروه‌های مختلف سیاسی بسیار فعال بودند و همه فرقه‌ها و جناحها در دانشگاه‌ها فعال بودند و تبلیغات می‌کردند متأسفانه طرح حضور این نیروها در دانشگاهها برای تأسیس گروههای پژوهشی در اقتصاد اسلامی به نتیجه نرسید. من علتش را نمی‌دانم، چون دستم در کارهای اداری و اجرایی نبود و صرفاً معلم بودم، ولی این اتفاق نیفتاد. اما به هر حال من به دنبال این بودم که چگونه می‌توان بین استنباط احکام و نظریه‌پردازی اقتصادی، پیوند مبنایی ایجاد کنیم، ولی به هر حال خیلی خوشحال بودم که با آقایانی که در آن کلاس‌ها می‌آمدند کار کنم و دوست باشم و بحث کنم. البته این نکته را نیز به خاطر دارم و بهتر است بگویم که حدس می‌زنم که نظام سیاسی آن موقع روی خوشی به جامعه مدرسین نشان نمی‌داد. به جامعه مدرسین برچسب زده بودند که طرفدار بازار و نظام سرمایه‌داری است و فقهای جامعه مدرسین کسانی هستند که روحیه انقلابی ندارند. قبلاً عرض کردم که این جنبه‌ها در جامعه آن زمان، خیلی قوی بود که مثلاً این استاد دانشگاه دیدگاه رادیکالی دارد یا ندارد؟ آن آقای فقیه چه دیدگاهی دارد؟ این دیدگاهها خیلی رودررو بودند. فکر می‌کنم این دیدگاه و این نحوه نگرش به مسائل باعث شد برای کسانی که بیش از یکسال در حوزه علمیه قم در این دوره کار کرده بودند زمینه مناسبی فراهم نشود که به دانشگاه‌ها بروند و هسته‌های اولیه اقتصاد اسلامی را شکل بدهند. البته شخص حضرت آیت‌ا... مظاهری سه مجلد کتاب در باره نظام‌های اقتصادی نوشته بودند و کتابهای بسیار خوبی هم بود و به این بحث‌ها هم خیلی علاقه داشتند.

■ در آن کتابها چه مباحثی را آورده بودند؟

نظام‌های اقتصادی را بررسی کرده بودند و منبع بسیار خوبی برای مطالعات تطبیقی در نظامهای اقتصادی (سرمایه‌داری، سوسیالیسم و اقتصاد اسلامی) بود، همزمان با آن جریان، جریان‌های دیگری در حوزه شکل گرفت. یکی در دفتر تبلیغات اسلامی بود. من چند جلسه‌ای رفتم و برایشان صحبت کردم، شایع بود که دفتر تبلیغات اسلامی دیدگاه‌های بسیار رادیکالی دارد، ولی من این توفیق را نداشتم که دقیقاً در جریان کارهایشان قرار بگیرم. جریان دیگری که در حوزه شکل گرفته بود، دفتر مجامع مقدماتی فرهنگستان علوم اسلامی بود که به نام آکادمی علوم اسلامی معروف شده بود و از دانشگاهیان دعوت می‌کرد تا در جلساتی که در آنجا تشکیل می‌شد، شرکت کنند. من هم این توفیق را داشتم که حضور داشته باشم. این جریاناتی را که می‌گویم تقریباً همزمان فعالیت داشتند. در آن جلسات با مرحوم سید منیرالدین حسینی آشنا شدیم که متفکر بسیار خوبی بود و خیلی سریع متوجه شدیم که مشترکات و دیدگاه‌های ما با مرحوم منیرالدین حسینی خیلی زیاد است.

■ آیا ایشان تحصیلات اقتصادی داشتند؟

فکر نمی‌کنم تحصیلات متعارف دانشگاهی در اقتصاد داشتند. پیش خودشان خوانده بودند. اکثر متفکران همین‌طور هستند، چون معمولاً درس‌هایی که در دانشگاه‌ها می‌دهند، بیش از آنچه انسان را متفکر کند، جمود فکری می‌آورد، بنابراین ایشان این سعادت و توفیق را داشت که هیچ وقت به صورت رسمی اقتصاد نخواند و پیش خودشان مطالعه می‌کرد و این امر به شکوفایی اندیشه‌های ایشان خیلی کمک می‌کرد. ما خیلی زود متوجه شدیم که دیدگاه‌های مشترک زیاد داریم و من از بحث‌های ایشان بسیار لذت می‌بردم. رساله دکتری من در خلال شش سال تحصیل در آکسفورد قبل از آمدن به ایران در اسفند سال ۱۳۵۷، در زمینه سیستم‌ها و کنترل بهینه در اقتصاد بود و لذا من روی سیستم‌ها و نظریه سیستمی و اینکه سیستم و کنترل و بهینه‌سازی ریاضی چیست، خیلی کار کرده بودم و دیدم دیدگاه ایشان به مسائل هم به نحوی دیدگاه سیستمی است. البته من در سیستم‌ها تحصیلات آکادمیک داشتم اما ایشان در این خصوص بیشتر تفکر و تأمل کرده بود و لذا نوآوری‌های ایشان در نظریه سیستم‌ها خیلی عالی بود.

■ از چه جهت نگاه ایشان را سیستمی می‌دیدید؟

برای اینکه بحث‌هایشان چنین دلالتی داشت.

■ ایشان خودشان به این نتیجه رسیده بودند؟

ایشان علاوه بر تأکید بر خصلت ترکیبی دریک سیستم، به مبنای سیستم توجه ویژه‌ای داشتند. ما اگر با نگاه سیستمی به مسائل نگاه کنیم، سؤالات بسیار جدی مطرح می‌شود. مثلاً یک بانک را در نظر بگیرید که نقشی را در یک نظام اقتصادی ایفا می‌کند، وظایف گوناگونی دارد، سپرده می‌گیرد، سپرده‌ها را تجمیع می‌کند و وام می‌دهد. سپرده‌گذار سپرده‌اش را به بانک می‌دهد و به لحاظ اسلامی، باید بانک را وکیل خود کند تا بانک بتواند در وجوهات او تصرف کند. در روشهای متعارف اسلامی کردن بانکها، کل عملیات بانک را به اجزای متعددی تجزیه کرده و هر یک را مثلاً در باب وکالت، اجاره، مضاربه و امثال اینها می‌برند و اسلامی می‌کنند. حالا این سؤال مطرح می‌شود که آیا با اسلامی کردن اجزای رفتاری بانک، کل بانک اسلامی می‌شود یا نه؟ این نگاه سیستمی به مسائل است. اگر هر تاجری تجارت خود را بر اساس موازین اسلامی تنظیم کند، آیا کل سیستم تجارت ما اسلامی می‌شود؟ آیا این شرط لازم و کافی است؟ این سؤالات مطرح می‌شوند. اگر کمی بالاتر بروید، خود فقه را می‌توانید از این دیدگاه بررسی کنید و بپرسید که آیا فقه می‌تواند نظر به کل هم داشته باشد؟ مثلا در سالهای نخستین انقلاب اسلامی می‌گفتند که نظر شهید مطهری این است که فقه باید به جایی برسد که کل نظام سرمایه‌داری را موضوع اجتهاد قرار بدهد. البته خیلی‌ها می‌گفتند این دیدگاه شهید مطهری نیست، بلکه یادداشت‌هایی بوده که به نام شهید مطهری به چاپ رسیده است.

■ مورد اجتهاد قرار بدهد یعنی نقدش کند؟

نه، یعنی حکم متعلق به موضوعی به نام نظام سرمایه‌داری را استنباط کند. همان‌طور که در بسیاری از مسائل، حکم فقهی داریم، آیا حکم فقهی می‌تواند در مورد کل نظام سرمایه‌داری استنباط شود؟ یا اصلا این موضوع یعنی نظام سرمایه‌داری نمی‌تواند موضوع حکم قرار بگیرد. روش متعارف در فقه این است که بایستی دید نظام سرمایه‌داری چه می‌کند و وظایفش چیست و عملیات آن کدام است و سپس هر قسمت آن را در یکی از ابواب فقهی برد و حکم آن را استنباط نمود. اما سؤال این است که اگر هر قسمت از آن را جزو یکی از ابواب فقهی بردیم و اسلامی کردیم، آیا کل سیستم به لحاظ شرعی موجه می‌شود؟ این دیدگاه سیستمی است.

با توجه به این دیدگاه ما می‌توانستیم با مرحوم منیرالدین حسینی خیلی خوب کار کنیم و کارهای خوبی هم انجام شد، پیشرفت‌های خوبی هم اتفاق افتاد. البته مثالهایی که زدم و تحلیل‌هایی که عرض کردم از مرحوم منیرالدین نیست و صحت و سقم آن سؤالات و تحلیل‌ها بر عهده اینجانب است. این‌ها نکاتی بود که عرض کردم تا اوضاع و احوال مباحث مطرح شده در آن زمان تاحدی معلوم شود.

■ در همان دفتر فرهنگستان؟

بله، استادانی از تهران می‌آمدند. بسیاری از آنان برای مدت بیش از یک سال به طور شبانه‌روزی (در خلال روزهای کاری هفته) آنجا بودند و می‌ماندند و کار می‌کردند. بعضی‌ها هم هفته‌ای یکی دو بار به قم می‌آمدند.

■ این نگرش سیستمی را همه نداشتند. آیا دفتر همکاری حوزه و دانشگاه این نگرش را داشت؟

قبل از تأسیس دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، حضرت آیت‌ا... مصباح، مؤسسه در راه حق را تأسیس کرده بودند نزدیک چهارراه صفاییه در قم. من این توفیق را داشتم که در آنجا هم درس می‌گفتم، یعنی همزمان که در خدمت حضرت آیت‌ا... مظاهری در مدرسه فیضیه در دفتر جامعه مدرسین بودم، در مؤسسه در راه حق هم تدریس می‌کردم و در دفتر فرهنگستان هم بودم. من حدود دو سال در قم زندگی کردم، بنابراین توفیق خدمتگزاری در چند مرکز علمی را داشتم. بعداً حضرت آیت‌ا... مصباح، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه را بنا کردند.

■ این جلسات مشابه هم بودند یا تفاوت‌هایی داشتند؟

جلسات حضرت آیت‌ا... مظاهری با جلسات مؤسسه در راه حق خیلی فرق داشت. هدف جلسات حضرت آیت‌ا... مظاهری پرورش نیروهایی بود که هسته اولیه اقتصاد اسلامی را در دانشگاه‌ها شکل بدهد. وظیفه مؤسسه در راه حق این نبود و بر اساس اساسنامه‌اش در قبل از انقلاب اسلامی، کارش را انجام

آنچه برای من مهم بود این بود که به سراغ کنه مسائل در اقتصاد اسلامی بروم. نکته‌ای که در دوران دانشجویی در تحقیقاتم همیشه در ذهنم بود این بود که واقعاً ریشه اصلی مطالعات اقتصاد اسلامی به کجا برمی‌گردد؟ و به عنوان یک آدم آکادمیک به این نکته توجه داشتم که اگر می‌خواهیم به نظام اقتصاد اسلامی برسیم، باید از کجا شروع کنیم؟

می‌داد.

وظیفه مؤسسه در راه حق در حوزه اقتصاد چه بود؟

درست نمی‌دانم، ولی تعدادی کلاس داشت که اقتصاد و سایر رشته‌های علوم انسانی را درس می‌دادند و طلاب درس می‌خواندند. من هم این توفیق را داشتم که در آنجا درس اقتصاد می‌دادم و با طلابی که در آنجا بودند، آشنا می‌شدم، ولی در امور مدیریت و اجرا نقشی نداشتم که ببینم اساسنامه مؤسسه و هدف آن چیست، فقط شخصیت علمی حضرت آیتا... مصباح که شخصیت بسیار برجسته‌ای در حوزه علمیه قم بود و این برای کسانی که در مدرسه ایشان درس می‌خواندند، افتخاری به حساب می‌آمد. همان طور که مدرسه حضرت آیتا... گلپایگانی بود و مدارس دیگر هم بودند مؤسسه در راه حق هم فعالیت داشت. البته مؤسسه در راه حق بیشتر می‌خواست مطالب جدید را تدریس کند. مدارس آیتا... گلپایگانی و آیتا... مرعشی همان فقه و اصول و عقاید و درسهای مرسوم در حوزه‌های علمیه را درس می‌دادند، اما در مدرسه حضرت آیتا... مصباح، اقتصاد و رشته‌های دیگر را هم می‌خواندند و فکر می‌کنم همین مؤسسه، تبدیل به دفتر همکاری حوزه و دانشگاه شد و استادان می‌آمدند و همزمان در چندین رشته از جمله اقتصاد، روانشناسی، جامعه‌شناسی و فلسفه مباحثه می‌کردند و بر جنبه‌های اسلامی آنها تأکید داشتند. شخص حضرت آیتا... مصباح در تمام جلسات حضور داشتند و واقعاً همه استادانی که از تهران و شهرستانها می‌آمدند از این همتی که ایشان داشت و انرژی‌ای که می‌گذاشت، متعجب بودند. ایشان از ساعت ۸ صبح تا ۹ و ۱۰ شب در جلسات به صورت فعال شرکت می‌کردند.

آیا ایشان به مباحث همه رشته‌ها ورود داشت؟

خیلی زیاد. همه مباحث را از نگاه فلسفی و به شکل عمیق ارزیابی می‌کردند و نوآوریهای زیادی داشتند ضمن آنکه نقدهای جدی بر نظریات متعارف در رشته‌های مختلف علوم انسانی مطرح می‌کردند. از اقتصاد به جلسه جامعه‌شناسی و از آنجا به جلسه فلسفه و سایر جلسات می‌رفتند و مباحثات را مدیریت می‌کردند. من توفیقی نداشتم در همه جلسات باشم. دفتر همکاری حوزه و دانشگاه با مدیریت شخص ایشان برای چندین سال استمرار پیدا کرد.

در این فاصله چند اتفاق دیگر هم افتاد. یکی اینکه حضرت آیتا... آقای شاهرودی از عراق به قم تشریف آوردند و در کنار بیت مرحوم آیتا... آقای منتظری دفتری گرفتند و ما خدمتشان می‌رفتیم. ایشان در زمینه مطالعات اقتصادی خیلی علاقه‌مند بود. به هرحال ایشان از نزدیکان شهید صدر بودند و اندیشه‌های شهید صدر را به خوبی می‌شناختند و آن موقع در قم شایع بود که ایشان در فقه و اصول یکی از نوابغ هستند که در سن جوانی، هفت هشت مجلد کتاب اصول چاپ کرده بودند. ایشان در قم مورد استقبال زیادی قرار گرفتند. برخی استادان از تهران و شهرستانها خدمت ایشان می‌آمدند و ما هم این توفیق را داشتیم که می‌رفتیم استفاده و بحث می‌کردیم. تبحر ایشان در اقتصاد عمدتاً در زمینه نظام پولی و بانکی بود و روی مسائل پولی کار می‌کردند، در حوزه سیاستهای پولی از دیدگاه متعارف و اسلامی. یادم هست که در آن زمان حضرت آیتا... دری نجف‌آبادی نیز گامهای بزرگی را در حوزه مطالعات پول و بانک برداشتند و خیلی به این موضوعات علاقمند بودند.

ایشان هم در قم بودند؟

درست حاضرالذهن نیستم احتمالاً در قم اقامت داشتند اما تعهداتی نیز در تهران داشتند ولی وقتی که به آن زمان فکر می‌کنم، ایشان خیلی در حوزه مباحث فکری اقتصاد اسلامی فعال بودند. به هر حال، من به تهران برگشتم، چون دانشگاه امام صادق(ع) تأسیس شده بود و یکی دو سال اول که تدریس دروس عمومی بود به پایان رسیده بود و قرار بود وارد دوره‌های تخصصی، یعنی اقتصاد، سیاست و حقوق بشوند و از من خواستند به آنجا بروم و دانشکده معارف اسلامی و اقتصاد را راه‌اندازی کنم. من به تهران برگشتم، ولی در خلال همان زمانها، جناب آقای دکتر داوودی به قم آمده بودند و در جلسات حوزه و دانشگاه و جلسات حضرت آیتا... آقای شاهرودی، به‌ویژه در مسائل پول و بانک و سیاست‌های پولی در اسلام کار می‌کردند که خوشبختانه مطالعات ایشان همچنان استمرار یافت. این توفیق برای هر کسی میسر نمی‌شود. مثلاً من وقتی به دانشگاه امام صادق(ع) در تهران آمدم وارد مسائل اجرایی و مدیریتی دانشگاهی شدم و بعد هم آن طور تمام وقت روی اقتصاد اسلامی کار نکردم، هرچند به این موضوع علاقه داشتم و در فضای دانشگاه امام صادق(ع) بودم و طبعاً در جریان مباحثات اقتصاد اسلامی قرار داشتم، اما آقای دکتر داوودی این توفیق را داشت که تا امروز به طور مستمر این مطالعات را ادامه دهد و با دفتر حوزه و دانشگاه که چند سالی است به موسسه عالی آموزشی و پژوهشی حضرت امام (ره) تبدیل شده است، همکاری کنند. بعدها که دانشگاه مفید تأسیس شد با حضرت آیتا... موسوی اردبیلی نیز همکاری می‌کردم.

با فرهنگستان چطور؟

همکاری من با فرهنگستان ادامه داشته، اما بعد قطع شد. البته علت اصلی این بود که توفیق استمرار همکاری حاصل نشد. شاید کثرت کارها در دانشگاه امام صادق علیه‌السلام و تأسیس دانشکده معارف اسلامی و اقتصاد و تمرکز زیاد در پرورش اولین دوره فارغ‌التحصیلان این دانشگاه فرصت کافی برای حضور در قم و همکاری با دفتر فرهنگستان را فراهم نمی‌کرد. به هر حال، باور من این بود که اگر می‌خواهیم اقتصاد اسلامی را به درستی بفهمیم، باید حتماً اقتصاد سرمایه‌داری و سوسیالیستی را خیلی عمیق درک کنیم و معتقد بودم که باید اینها را به طلاب و به افرادی که به فرهنگستان می‌آیند درس بدهیم.

چرا فکر می‌کردید باید اینها را خواند؟ گزاره‌هایشان مفید بودند؟

بحث بسیار مفصلی است. هنوز هم بر همین باورم. مرحوم منیرالدین حسینی تاحدی موافق نبود و معتقد بود که ما نباید در فرهنگستان اقتصاد سرمایه‌داری و سوسیالیستی را تدریس کنیم، بلکه باید خودمان تفکر و تأمل کنیم و به نتیجه برسیم ایشان از اینکه ما وارد حوزه اقتصاد سرمایه‌داری یا سوسیالیسم بشویم، نگرانی‌هایی داشتند.

می‌ترسیدند تحت تأثیر آنها قرار بگیریم؟

شاید نگران این بودند که ذهنیت‌ها را شکل بدهد و می‌گفتند اقتصاد اسلامی را باید به صورت خالص و محض در چارچوب اندیشه‌های خودمان جلو ببریم. ایشان شهامت زیادی در کارهای علمی داشتند. مثلاً بر این عقیده بودند که دقیقاً می‌دانند انقلاب فرهنگی را باید چطور جلو برد و می‌گفتند "اگر هیچ‌کسی با من همکاری نکند، به‌تنهایی این کار را به نتیجه خواهم رساند." واقعاً اندیشه‌های ایشان به لحاظ اعتماد به نفسی که داشتند، قابل تقدیر است. حتی ایشان به این نکته هم اعتقاد نداشت که کسانی که در فرهنگستان هستند، ضرورت دارد که زبان عربی‌شان را قوی کنند.

چرا؟

معتقد بودند اگر مقصود از فراگیری زبان عربی، درک قرآن است که قرآن را فقط یک قرآن شناس می‌تواند بفهمد. قرآن را می‌توان به لحاظ ثواب و پندهای اخلاقی خواند. البته من هم بر همین عقیده هستم که نباید قرآن را به این خاطر بخوانیم که از آن، احکام الهی را استنباط کنیم. کاری که برخی گروهک‌های سیاسی می‌کردند و با کنار هم قرار دادن چند آیه به احکامی می‌رسیدند و دستورالعملهایی صادر می‌کردند و لذا جایی برای فقه و فقاهت باقی نمی‌ماند. درحالی که اعتقاد من این بوده و هست که اقتصاد اسلامی، ولایت فقه است بر کلیه مناسبات اقتصادی و رفتارهای اقتصادی در جامعه. در این باب ما کاملاً با آقای منیرالدین همسو بودیم اما به هر حال معتقدم که باید عربی را آن قدر بدانیم که بتوانیم قرآن را به درستی تلاوت کنیم و با آیات الهی و اوامر و نواهی و موازین و فرهنگ قرآنی مأنوس شویم.

چرا عربی نباید می‌خواندیم؟

عرض کردم که ایشان معتقد بودند که استنباط احکام را باید بسپاریم به دست فقها و وارد آن حوزه نشویم. من هنوز هم بر این باور هستم که این امر خطیر را باید به دست فقها بسپاریم، مگر اینکه خودمان فقیه بشویم، یعنی ادبیات عرب بخوانیم و تازه ادبیات دوران جاهلیت را هم بخوانیم، چون بعضی از کلمات قرآنی در دوره جاهلیت معنای خاصی داشتند، ضمن آنکه باید تاریخ بدانیم، علوم رجال و درایه و تفسیر بدانیم و اقوال معصومین علیهم السلام را به‌درستی بفهمیم. تازه باید قدرت درک صحیح این مطالب را هم داشته باشیم که شاید معصوم (ع) در آن جلسه که این صحبت را فرموده چه منظوری داشتند؟ به‌ویژه باید علم اصول بدانیم که این کلمات وحی را در چه رابطه‌ای قرار بدهیم که بتوانیم حکمی را استنباط کنیم. این خودش ۲۰ یا ۳۰ سال کار علمی است. بله، اگر من اقتصاددان هم ۳۰-۲۰ سال وقت بگذارم، فقیه می‌شوم. ولی چرا این کار را بکنیم؟ فقه را می‌گذاریم به عهده حوزه‌های علمیه، ما هم کار اقتصادی‌مان را می‌کنیم ضمن آنکه با یکدیگر همکاری می‌کنیم. اصلاً فلسفه همکاری حوزه و دانشگاه جز این نبود. واژه وحدت حوزه و دانشگاه چندان دقیق نبود. آن موقع هم حضرت آیت‌الله مهدوی کنی این نکته را می‌فرمودند که نگویید وحدت حوزه و دانشگاه، بگویید پیوند حوزه و دانشگاه، یعنی این دو حوزه از معارف به هم پیوند بخورند و ثمره هر دو در این پیوند ظاهر شود.

از همان سالهای نخستین انقلاب اسلامی، بحث من این بود که ما اقتصاددانان مجهز به نظریه‌هایی از اقتصاد سرمایه‌داری هستیم که به لحاظ مبنای غیرالهی آنها اشکالات جدی دارند. من آن موقع صحبت از مبانی کفر نظام سرمایه‌داری می‌کردم. سلسله درس‌هایی را که در همان سالها در حوزه دادم، اخیراً چاپ شده. نمی‌دانم نوارهای آن را از کجا پیدا کرده و چاپ کرده‌اند. البته یک نسخه هم به دست من رسیده است که متأسفانه هنوز فرصت نکرده‌ام آن را کاملاً مطالعه کنم که آیا مورد تأیید من هست یا خیر؟

این سؤال به وجود می‌آید. آیا با اسلامی‌کردن اجزای رفتاری بانک، کل بانک اسلامی می‌شود یا نه؟ این نگاه سیستمی به مسائل است. آیا اگر هر تاجری تجارت خود را بر اساس قوانین اسلامی تنظیم کند، کل سیستم بازرگانی ما اسلامی می‌شود؟ آیا این شرط لازم و کافی است؟

سؤال ویژه

آن موقع قضاوت شما در مورد نگاه سیستمی چه بود؟

یکی از مسائل دیدگاه سیستمیک به مسائل این است که برای شناخت یک جزء، علاوه بر شناخت اجزا، باید متوجه باشیم ربطی که بین اجزا هست، یک خصلت ترکیبی را به اجزا می‌دهد که آن خصلت ترکیبی، مستقل از خصلت اجزاست. این اولین درس نظریه سیستم‌هاست که به آن خصلت وحدت ترکیبی اجزا می‌گوییم.

چه کسی چاپ کرده؟

می‌دانم. ناشرش را ننوشته‌اند. می‌گویند در تیراژ محدودی چاپ کرده‌اند. اما به هر حال دستشان درد نکند و از ناشر این بحث سپاسگزارم. نکته جالب این است که وقتی نگاه اجمالی به این کتاب کردم به یاد برخی نظریات خودم افتادم. در آن موقع بحث من این بود که ما معتقد به وحی هستیم، اما در عین حال از گیرتز تقلید می‌کنیم. این بحث‌ها را تحت عنوان «اصالت وحی و تقلید از گیرتز» مطرح می‌کردم. بحث‌های من خیلی پیش پا افتاده مثلاً می‌گفتم حکمی که فقیه استنباط می‌کند، خیلی روشن است. مثلاً می‌گوید: «سلطه کفار بر مسلمین، به هیچ وجه، و صورتی، به هیچ درجه و میزانی جایز نیست». سلطه کفار بر مسلمین حرام است. من سؤال می‌کردم که «عضویت ما در بانک جهانی یا صندوق بین‌المللی پول، آیا مصداقی از سلطه کفار بر مسلمین هست یا خیر؟» برای پاسخ به این سؤال، ما باید صندوق بین‌المللی پول را بشناسیم، بانک جهانی را بشناسیم، نظام سرمایه‌داری را بشناسیم تا بدانیم عضویت ما در آنجا آیا مصداقی از سلطه کفار بر مسلمین هست یا خیر؟ اینها کار فقیه نیست، چون اگر فقیه بخواهد وارد این حوزه از مطالعات بشود، باید اقتصاددان شود. کما اینکه اگر ما بخواهیم وارد حوزه فقه شویم، باید فقیه شویم. اینها دو تا کار متفاوت است، پس بهتر است هر کدام‌مان در حوزه خودمان جلو برویم و آن را تقویت کنیم. پس ما باید اقتصاد بخوانیم اما هر دانشجوی اقتصاد که می‌خواهد وارد حوزه اقتصاد اسلامی بشود، باید حداقل دو برابر سایر دانشجویان درس بخواند زیرا نه تنها باید بر این نظریات کاملاً مسلط شود و به مرزهای دانش در این زمینه برسد بلکه بایستی اشکالات مبنایی و روبنایی این نظریات را نیز به درستی درک کند.

این حرفی است که من امروز هم می‌زنم. اشکال من به نظام آموزش فعلی این است که وزارت علوم مرتباً تعداد واحدهای دوره دکتری را کم می‌کند، من معتقدم ما باید حداقل دو برابرش کنیم، یعنی ما نه تنها باید اقتصاد را آن گونه که مثلاً در آکسفورد و هاروارد درس می‌دهند، بفهمیم، بلکه باید اشکالات و مبانی غیر اسلامی آن را هم بررسی کنیم، پس ما باید بیش از آنها واحدهای درسی بگذاریم.

یعنی واحدهای نقد آنها را بگذاریم؟

همین‌طور است. علاوه بر اینکه واحدهای مربوط را باید به درستی تدریس کنیم، یعنی دانشکده‌های اقتصاد کشور در سطح دکتری، نباید از واحدهای درسی هاروارد و پرینستون و آکسفورد یا مدرسه اقتصاد لندن کم داشته باشند بلکه بیش از آن هم باید بدانیم و آن نقد زیربنایی و روبنایی آن نظریه‌هاست. نظر فرهنگستان این بود که در این موارد نباید وارد بشویم.

استدلال خودتان را نگفتید.

استدلال من همین بود که می‌گفتم ما باید با این نظریات کاملاً آشنا شویم تا بتوانیم مبانی آنها را درک کنیم و ثمره آن مبانی را بتوانیم در روبنا و در تنظیم امور اقتصادی مسلمین ظاهر کنیم، یعنی بفهمیم مبنای نظام سرمایه‌داری چگونه در بانک ظاهر می‌شود، والا اگر این را متوجه نشویم آنگاه با تجزیه بانک به مجموعه‌ای از رفتارهای پولی و مالی و اسلامی کردن هر یک از آنها، بانک ما اسلامی نمی‌شود. همان‌طور که الان نظام بانکداری ما محل سؤال است، الان بورس ما هم دارد همین‌طور عمل می‌کند. عملکرد بورس را به مجموعه‌ای از وظایف و رفتارها تجزیه و سعی می‌کنند هر یک از این عملکردها را به نحو مناسبی اصلاح یا جرح و تعدیل کنند تا با یک حکم فقهی منطبق شود. نه نظر من صِرف موافقت با شریعت، تضمین‌کننده تحقق اقتصاد اسلامی نیست، باید مبتنی بر شریعت باشد.

مبتنی بر شریعت بر مبنای فقه بودن، غیر از عدم تعارض با احکام فقهی است. در چارچوب عمل کردن، غیر از بر مبنا عمل کردن است. بر مبنا عمل کردن یعنی به آن خصلت‌های ترکیبی که متفاوت با خصلت هر یک از اجزاء است، عنایت داشته باشیم.

پس ما باید اقتصاد غرب و شرق را به درستی بشناسیم. حتی در آن موقع معتقد بودم و هنوز هم هستم که اگر می‌خواهیم اقتصاد اسلامی را به درستی بشناسیم، باید مارکسیسم را به درستی بشناسیم. چرا؟ چون مارکسیسم تنها رشته‌ای از علوم انسانی است که توانسته است ایدئولوژی، فرهنگ، سیاست، تاریخ و اقتصاد را در ربط با یکدیگر اما متأسفانه در یک مبنای غیرالهی ببیند و این روش، درست همین کاری است که ما می‌خواهیم در تحقیقات اسلامی انجام بدهیم با این تفاوت که ارتباطی که ما می‌خواهیم بین مقولات برقرار کنیم ضرورتاً بایستی بر مبانی الهی و مبتنی بر موازین شرع مقدس باشد.

کاپیتالیسم چنین وضعیتی ندارد؟

اصلاً ندارد، چون منطق کاپیتالیسم این نیست، یعنی صرفاً از دیدگاه جزءنگری به تجزیه و تحلیل مقولات اقتصادی می‌پردازد. در مارکسیسم همه چیز در یک فرآیند تاریخی دیده می‌شود و این فرآیند تاریخی فرآیندی است که می‌تواند همزمان تحولات در حوزه‌های اقتصاد و جامعه‌شناسی و فرهنگ و نظام سیاسی را توضیح دهد. اشکال مارکسیسم این است که مبنای آن مادی است، همان اشکالی که در سرمایه‌داری نیز هست. این مبنای مادی است که خود را در منطق دیالکتیک ماتریالیستی ظاهر کرده است، بنابراین ما باید آن قدر توانا بشویم که ثمره ظهور آن مبنای غیر الهی را در روبنای سوسیالیسم ببینیم. ممکن است روبنای سوسیالیسم در مواردی شبیه اسلام باشد، مثلاً دفاع از کارگر، دفاع از مظلوم، مبارزه با زراندوزان، مبارزه با رفاه‌زدگی و مصرف‌زدگی و نظایر آن اما این ظاهر قضیه است، مبانی فرق می‌کنند. بنابراین خطر غلتیدن اقتصاد اسلامی به سمت اقتصاد سوسیالیستی در بسیاری از موارد، بیش از انحراف آن به سمت اقتصاد سرمایه‌داری است.

بعد از فعالیت‌هایی که در قم داشتید، به تهران آمدید. درست است؟

بله. وقتی به تهران آمدم و در دانشگاه امام صادق(ع) مستقر شدم، به امور آن دانشگاه پرداختم. در آنجا آقایان علما تشریف داشتند. حضرت آیت‌الله مهدوی کنی، حضرت آیت‌الله باقری کنی و علمای دیگر، از فرمایشاتشان استفاده‌ها می‌کردیم. دانشکده معارف اسلامی و اقتصاد را تأسیس کردیم. در سایر دانشکده‌ها هم کمک کردیم. مرکز تحقیقات اقتصادی را با راهنمایی‌ها و مدیریت حضرت آیت‌الهو دری نجف‌آبادی تأسیس کردیم. تمرکز و توجه ما در پرورش دانشجویان دوره‌های اول این دانشگاه بود که انشاءالله مسئولیت‌های آموزشی، پژوهشی و مدیریتی را در آینده عهده‌دار شوند. حدود ۱۰ سال در آنجا بودم تا به خاطر مسائل خانوادگی مجبور شدم به انگلستان برگردم. حدود ۹ سال در انگلستان بودم و فرصت را مغتنم شمرده، روی مسائل نفت و گاز کار کردم و حدود ۱۰ سال قبل مجدداً به ایران برگشتم و در دانشگاههای علامه و امام صادق علیه السلام مشغول هستم.

اجازه می‌خواهم مجدداً خاطرنشان کنم که اگر آهنگ رشد نظریه‌پردازی در اقتصاد اسلامی در کشور ما پائین‌تر از سطح مورد انتظار است به دو دلیل است: یکی اینکه ما دانشگاهیان آن طور که باید و شاید کار نمی‌کنیم، یعنی نمی‌رویم مبانی نظام‌های سرمایه‌داری را دقیقاً بررسی کنیم و مثلاً بفهمیم بانک یعنی چه و چگونه است که این نهاد، لازمه این نظام است و چگونه است که تحولات این نهاد، ثمره طبیعی این نظام است. هم لازمه حفظ این نظام و هم ثمره طبیعی آن است. جدا شدن

اشکال من به نظام آموزش فعلی این است که وزارت علوم مرتباً دارد در دوره دکترا، تعداد واحدها را کم می‌کند. من معتقدم ما باید دو برابرش کنیم، یعنی ما نه تنها باید اقتصاد را آن گونه که در آکسفورد و هاروارد درس می‌دهند، بفهمیم بلکه باید اشکالات و مبانی غیر اسلامی آن را هم در بیاوریم، پس ما باید دو برابر آنها درس بگذاریم

سؤال ویژه

شماره گرید که همواره دنبال این سؤال بوده‌اید که از کجا باید شروع کنیم. آیا جواب شخصی برای این سؤال پیدا کردید؟

من به این نتیجه رسیده‌ام که تمام معارف اسلامی اعم از فلسفه کلام، تاریخ، تفسیر و نظایر آن همه بایستی در فقه ظاهر شود و در اقتصاد اسلامی، فقه باید بر همه امور حاکمیت پیدا کند. یعنی تنظیم امور اقتصادی مسلمین باید چنان باشد که بر اساس احکام و موازین فقهی و منطبق با اخلاق اسلامی شکل بگیرد. اینجاست که می‌گویم اقتصاد اسلامی ولایت فقه بر کلیه شئونات و روابط اقتصادی است. البته فقه رشد و تکامل خودش را داشته و دارد که ان‌شاءالله ادامه هم پیدا خواهد کرد. منتهی تحولات و رشد درونی فقه را باید به جامعه فقها و اسلام‌شناسان بسپاریم و ما اقتصاددانان وارد آن حوزه نشویم مگر آنکه به درجه فقاهت برسیم. اقتصاددانان بایستی صرفاً از ثمرات فقه یعنی احکام و موازین شرع مقدس در تنظیم امور اقتصادی مسلمین استفاده کنند. اینکه ما موضوعات و مصادیق را چگونه بشناسیم که بتوانیم آنها را تحت شمول احکام ببریم، مسئله اصلی است. هر حکمی موضوعی دارد، بعضی از این موضوعات کاملاً شناخته شده هستند. بعضی موضوعات شناخته شده نیستند یا ممکن است مصادیقی باشند که عرفاً شناخته شده نباشند. و در واقع از مقولات تخصصی و کارشناسی به شمار می‌آیند. مثل سیاست‌های پولی که از طرف صندوق بین‌المللی پول توصیه می‌شوند. ما باید بتوانیم به مرحله‌ای برسیم که این مباحث را به گونه‌ای آنالیز کنیم و جوانب آن را چنان بشکافیم که تطبیق آن با احکام فقهی کاملاً روشن باشد و به ویژه آنکه ثمرات و لوازم بعیده این انطباق با مجموعه تعالیم اسلامی، که همه آنها بر اساس اصولی همچون عدالت، اقامه قسط، تعالی معنوی انسان‌ها و بسترسازی جامعه برای رشد و سعادت انسان‌هاست، هماهنگ باشد. از سوی دیگر واقعیات خارجی را نیز نادیده نگیریم و در برابر تهاجم دشمن علیه مسلمین، دارای قدرت دفاعی قوی باشیم. یعنی باید به شرایط عینی توجه کنیم. اینکه می‌گویند پیشرفت اسلامی- ایرانی، وجه ایرانی آن یعنی ببینیم در چه مختصات یا موقعیت استراتژیکی‌ای به لحاظ شرایط داخلی و خارجی قرار داریم. وقتی پرچم اسلام را در مخالفت با مستکبرین بلند می‌کنیم، پیامد دارد. آیا باید آماده این پیامدها بشویم یا نه؟ پس در تنظیم امور نه تنها باید بر اساس فقه کار کنیم، بلکه چنان برنامه‌ریزی کنیم که امنیت ملی هم تأمین شود ضمن آنکه منافع نسلهای آینده نیز مغفول نماند. در همین راستا، تعریف ارزش نیز تغییر می‌کند. یک چیزی در نظام سرمایه‌داری ارزش است که در نظام اسلامی ضد ارزش می‌شود. من معتقدم که حتی حسابداری ملی ما هم باید تغییر کند و اسلامی شود و لذا شاخصهای رشد و پیشرفت نیز بایستی منطبق با تعالیم اسلامی باشد.

از نظام مسلط اقتصاد سرمایه‌داری را از کجا باید شروع کنیم؟ تصرفات مبنایی در نظام سرمایه‌داری مسلط چه باید باشد که ما بتوانیم خودمان را از قید این نظام آزاد کنیم؟ الان کشور ما همچون همه کشورهای اسلامی به شدت تحت تأثیر نظام سرمایه‌داری قرار گرفته و اسیر این نظام است و حلقه‌های این اسارت در قبل از انقلاب اسلامی و طی سال‌ها شکل گرفته و با تزریق بی‌رویه درآمدهای نفتی به اقتصاد ملی، تشدید شده است. ما به جای اینکه به این موضوعات کلیدی فکر کنیم، به اجزا فکر می‌کنیم و اینکه این یا آن نهاد را چگونه اسلامی کنیم؟ آیا این عملیاتی که در فلان نهاد اقتصادی انجام می‌شود، اسلامی است یا نه؟ کمیته‌های فقهی برای اسلامی کردن عملکرد آنها تشکیل می‌دهیم، اما خود آن نهاد را زیر سؤال نمی‌بریم که آیا وجود آن نهاد اساساً یک تعارض مبنایی با نظام اقتصاد اسلامی دارد یا ندارد؟ پیش فرض گرفته‌ایم که همین است و باید در همین چارچوبها و با همین نهادها کار کرد. متأسفانه ما هنوز در کشورمان رابطه بین نظام اقتصادی و نظام سیاسی را به درستی درک نکرده‌ایم. این نظام اقتصادی اگر بر همین روال جلو برود، یعنی بر اساس یک نظام سرمایه‌داری حرکت کند، کم کم فشار خود را بر نظام سیاسی وارد می‌کند و هماهنگی بین این دو نظام شکننده خواهد شد. ما هم اکنون در بسیاری از موارد، این فشارها را می‌بینیم. مثلاً می‌گویند اگر در روند پیشرفت اقتصادی کشور کندی وجود دارد، به خاطر این است که ما در روابط بین‌المللی با جهان تعامل لازم را نداریم و منظور از تعامل با جهان یعنی قبول روابطی که به تأیید قدرتهای مسلط و استکباری برسد. می‌گویند اگر مثل فلان کشور این تعاملات را قبول کرده بودیم، مثل آن کشور هم رشد کرده بودیم، غافل از اینکه اولاً آن کشور را به درستی نشناخته‌اند و ماهیت و ساختار رشد اقتصادی و پایداری آن را به خوبی بررسی نکرده‌اند و ثانیاً متوجه نیستند که جایگاه احکام الهی و اهداف ما در زندگی دنیوی چیست؟ رشد و پیشرفت اقتصادی برای چه منظوری و به قصد تحقق چه اهدافی؟ اولویت‌ها در کجاست؟ همین که دینی داریم که به کمک آن می‌خواهیم نظامی را مدیریت کنیم، این موضوع چقدر در تاریخ تمدن می‌تواند ارزشمند باشد؟ از اینها غافلیم. بنابراین یک حالت جزءنگری و ظاهربینی به مسائل داریم. متأسفانه فرهنگ ظاهربینی در سازوکار توسعه دانش نیز سرایت کرده است. مثلاً نهضت ترجمه که این روزها باب شده است مصداقی از همین فرهنگ است. بسیاری از کتب و مقالاتی را که در محافل آکادمیک در خارج از کشور نوشته شده است بدون نقد و بررسی و تبیین وجوه تعارض آنها با بینشهای خودمان، ترجمه و در فضاهای دانشگاهی ترویج می‌کنیم.

دیگر اینکه اولین گام اقتصاد اسلامی نقد نظام‌های موجود است. نقد سیستمی است که الان داریم. اگر این سیستم را قبول کنیم و نظام‌ها را بپذیریم اقتصاد اسلامی همین می‌شود و تازه با کسانی که از اقتصاد اسلامی واقعی صحبت می‌کنند باید بجنگیم

در حوزه اقتصادی؟

بله، منظور من، مطالعاتی است که همه در حوزه اقتصاد اسلامی است. هرچه را که آنها می‌نویسند ما ترجمه و منتشر می‌کنیم و دانشجویان ما هم اینها را می‌خوانند و متوجه نیستند که بسیاری از اینها اساساً با فقه شیعه تطبیق ندارد. من مخالف ترجمه نیستم، اما ترجمه توأم با آنالیز و نقد و بررسی، که اینجا چرا این نویسندگان این گونه فکر می‌کنند و ثمرات آن چیست؟ تفاوتشان با فقه شیعه در کجاست؟ اندیشه‌های آنان ریشه در کجا دارد؟ متأسفانه کسانی هم که ترجمه می‌کنند نوعاً یا دانشجو هستند یا از استادان جوان، در حالی که ترجمه باید توسط کسانی انجام شود که به مرحله پختگی در آن رشته از دانش رسیده‌اند. ترجمه، آخرین مرحله از کارهای علمی یک استاد دانشگاه یا یک پژوهشگر است. چرا؟ برای اینکه مترجم بایستی هم به زبان خارجی تسلط کامل داشته باشد، هم ادبیات فارسی بداند، هم آن موضوع را به درستی شناخته باشد، مبانی آن موضوع دستش باشد، نقد آن هم دستش باشد و ترجمه بایستی همواره همراه با نقد و بررسی باشد. این ترجمه‌های بدون نقد و بررسی و ترویج افکار دیگران بدون هیچ قید و شرط، نویدبخش شکوفایی در اندیشه‌های اقتصاد اسلامی در کشور نیست. در دانش متعارف اقتصادی و نظریه‌های رایج نیز کاملا سطحی‌نگر شده‌ایم و استادانی که همین مطالب را بدون نقد و بررسی در دانشگاه‌ها درس می‌دهند، نوعاً همین مطالب را در حوزه‌های علمیه نیز تدریس می‌کنند و آن وقت طلبه‌ای که برای اولین بار نظریات اقتصادی را از زبان استادی می‌شنود که دلباخته این نظام سرمایه‌داری است و لذا نقدی بر آن ندارد، در ذهن طلبه این مطالب رسوخ می‌کند. البته درصدی از طلاب هستند که شخصاً به دنبال نقد این مطالب می‌روند، اما سایرین ممکن است صرفاً بپذیرند.

شما در هر زمینه‌ای سرمایه‌گذاری فکر می‌کنید، کم کم به آن موضوع تعلق خاطر پیدا می‌کنید و مدافع آن می‌شوید. نگرانی من این است که اگر به مطالعات اقتصادی در دانشگاه‌ها عمق لازم را ندهیم و آنها را به لحاظ مبانی و نیز در روبنا نقد نکنیم، ثمره آن به حوزه‌ها سرزیر می‌شود، یعنی همین اندیشه‌های خام به حوزه‌های علمیه می‌رود و روی طلبه‌ها تأثیر می‌گذارد و طلبه‌ها به همین دیدگاههای موجود از نهادهای اقتصاد سرمایه‌داری و از تجارت جهانی و از خصوصی‌سازی و از سرمایه‌گذاری خارجی و از صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی و نظایر آن - که همه اینها از عوامل رشد و توسعه محسوب نیز می‌شوند، - مجهز می‌شوند. پس فردا که این طلبه یک فقیه می‌شود چه بسا خیلی از نهادهای سرمایه‌داری برایش موجه می‌شوند و موضعگیری نمی‌کند و این فرایند طبعاً روی نظام سیاسی در جهت انطباق با دلالتهای نظام سرمایه‌داری فشار می‌آورد. نظام اقتصاد سرمایه‌داری، متناسب با خودش راکفلرها را به وجود می‌آورد. راکفلرها هستند که ریگان‌ها و بوش‌ها و اوباماها را تولید می‌کنند. چه بسا پس فردا شبیه این قضیه در ایران به وجود می‌آید. این سرمایه‌داران کوچک، کم کم بزرگ می‌شوند، شخصیت خودشان را باز تولید می‌کنند، راکفلرهای ایرانی هم تولید می‌شوند، راکفلرها هستند که رئیس جمهورها را انتخاب می‌کنند و روی نمایندگان مجلس تأثیر می‌گذارند. اقتصاد سرمایه‌داری به نظام سیاسی شکل می‌دهد و آن را با خودش همسو می‌کند و ما باید این را در نقطه اصلی‌اش اصلاح کنیم، یعنی در دانشگاه‌ها.

با وضعیت فعلی دانشگاه‌ها باید چه کار کنیم؟

به نظر من دوره‌های تحصیلات تکمیلی و به ویژه دکتری را در دانشگاه‌ها باید بسیار جدی بگیریم. هر دانشجویی که وارد دوره دکتری شد بایستی از هر جهت به لحاظ مالی تأمین باشد و اجازه ندهیم برود این طرف و آن طرف کار کند و درس هم بخواند. تمام وقت باید درس بخواند چون بار درسی دوره دکتری در اقتصاد و در همه شاخه‌های علوم انسانی را باید بسیار سنگین کنیم. دیگر اینکه اولین گام در توسعه نظریه‌پردازی در اقتصاد اسلامی، نقد نظریات و الگوها و سیاستگذاریهای اقتصادی رایج در دانشگاههای غربی است که متأسفانه نقشه راه توسعه و پیشرفت اقتصادی کشورهای اسلامی شده است.

جریانات حاکم بر دانشگاه‌ها را در این راه مانع نمی‌بینید؟

نه مانع نمی‌بینم، برخی موانع موجود ناشی از ناآگاهی به مسائل است، اما مثلا ۲۰ سال بعد، چه بسا این موانع به صورت سازمان یافته واقعاً موانع جدی باشند. الان سازماندهی ندارند. هرچند یک کمی دیر شده، اما اینها هنوز به صورت نهادی، مانعی تلقی نمی‌شوند.

الان این باور شما فراگیر نیست و خیلی‌ها اصلاً تعریف شما از اقتصاد اسلامی را قبول ندارند. با این ساختاری که وجود دارد، آسیبی که دامنگیر طلاب شده، دانشجویان را هم گرفتار کرده، با این ذهنیت موجود چه باید کرد؟

تغییر ذهنیت‌ها صرفاً از طریق آموزش امکان‌پذیر است. کار فکری، مهم‌ترین ابزار است. یک دانشجوی دکتری را ببینید در هفته چند ساعت کار فکری انجام می‌دهد؟ کسانی که دست اندرکار نظام فکری کشور هستند، خودشان چند ساعت کار فکری انجام می‌دهند؟ مدیر خوب مدیری نیست که دائماً کار اجرایی کند. مدیر خوب کسی است که وقت خود را به بحث و گفتگو و تفکر درباره موضوعات کلیدی و استراتژیک مربوط به سازمان تحت مدیریت خود اختصاص می‌دهد. میزان تفکر در هر سازمان نشان‌دهنده میزان رشد در آن سازمان است. به همین ترتیب، در نظریه‌پردازی اقتصاد اسلامی، استادان برجسته بایستی بیشتر فکر کنند، نه اینکه از این کلاس به آن کلاس، از این دانشکده به آن دانشکده، از این جلسه به آن جلسه، از این وزارتخانه به آن وزارتخانه.

فضای اجرایی‌مان زمین نمی‌خورد؟

نه، برعکس، بهتر می‌شود. حضور دانشگاهی‌ها در فضاهای اجرایی متأسفانه هم دانشگاهها و هم دستگاههای اجرایی را تضعیف کرده است چون دانشگاهیان بنا به تعریف معمولا مدیران اجرایی خوبی نیستند زیرا تخصص اجرایی ندارند.

آیا این کار فاصله بین دانشگاه و حوزه اجرا را بیشتر نمی‌کند؟

خیر، حوزه اجرا تخصص خاص خودش را دارد. وظیفه دانشگاههای علوم انسانی صرفاً افزایش دقت نظر و فراهم کردن دیدگاههای جامع و از موضع استقلال فکری برای فارغ‌التحصیلان است به نحوی که وقتی دانش‌آموختگان به مراکز اجرایی رفتند بتوانند با عمق و جامعیت بیشتری به مسائل نگاه می‌کنند. الان شما از مدیران اقتصادی کشور سؤال کنید که نقش سرمایه‌گذاری خارجی را در پیشرفت اقتصادی چقدر می‌دانید؟ به احتمال زیاد بالای ۹۰درصد می‌گویند مثبت است. بعد بپرسید چند واحد درسی در این موضوع گذرانده‌اید؟ چند کتاب و یا مقاله در نقد سرمایه‌گذاریهای خارجی در توسعه اقتصادی مطالعه کرده‌اید؟ منظور من گزارشهای روزنامه‌ای یا رسانه‌های جمعی نیست، مطالعه مقالات و کتب علمی است. پس کسانی که در محافل علمی- تبلیغاتی غرب نشسته‌اند و دارند این سیستم تبلیغات را شکل می‌دهند، بر ذهن همه ما تأثیر می‌گذارند. ما خودمان متوجه نیستیم. نتیجه این نظام تبلیغاتی این شده است که اساساً سؤالات استراتژیک در اولویتهای پژوهشی ما قرار نگیرد. من از شما سؤال می‌کنم که درآمد نفتی ما چه موقع به صفر می‌رسد؟ در کدام مقطع زمانی خالص درآمد حاصل از صدور نفت ما یعنی درآمدهای نفتی منهای واردات فرآورده به سمت صفر میل می‌کند؟ می‌پرسم آیا این سؤال استراتژیک هست یا خیر؟ می‌گویید بله. می‌پرسم چند تا پروژه در باره این موضوع هم اکنون در کشور اجرا می‌شود؟ پاسخ صفر، یا بسیار اندک. البته ما خودمان یک کمی راجع به این مسئله مطالعه کرده‌ایم. ما در باره مسائل اساسی و استراتژیک فکر نمی‌کنیم. از ویژگی‌های یک کشور در حال توسعه این است که به مسائل استراتژیک اهمیت زیاد نمی‌دهد، چون به ما یاد نداده‌اند که استراتژیک فکر کنیم. انگلیسی‌ها دانشکده نفت آبادان را درست کردند. در آنجا همه چیز تدریس می‌شد الا مهندسی مخازن. تعجب نمی‌کنید؟ می‌گفتند مهندسی و مدیریت مخازن مربوط به شما نیست زیرا خود ما هستیم! بعد از انقلاب اسلامی بود که تدریس مهندسی و مدیریت مخازن را در کشور آغاز کردیم. بنابراین من راهکار را فقط در آموزش می‌بینم. اول اینکه استادان ما فقط به کار تدریس و پژوهش و نظریه‌پردازی بپردازند، سازمان‌های اجرایی را بگذاریم توسط مدیران با تجربه اجرایی مدیریت شوند. سؤال می‌کنم که ورود دانشگاهیان در فضای مدیریت اجرایی کشور چه ثمرات قابل ملاحظه‌ای داشته است؟ به نظر من به بدنه اجرایی کشور صدمه زده، چون وقتی دانشگاهیان به آنجا می‌روند اساساً با ساختارهای اجرایی آشنا نیستند و بعد از کسب اندک آشنایی، تغییر کرده و به دانشگاه برمی‌گردند و دانشگاهی دیگری روانه سازمانهای اجرایی می‌شود و این چرخه همچنان ادامه دارد.

کسی که نمی‌تواند وارد حوزه اجرا شود، آیا می‌تواند برای بانک ما تئوری بدهد؟

بله، اقتصاددانان دانشگاهی می‌توانند مشاوران خوبی باشند اما خودشان نباید مسئولیت اجرایی داشته باشند. مشاور غیر از مدیر است. دانشگاهی‌ها باید فقط و فقط مشاور باشند. پرورش نیروی اجرایی سازوکاری متفاوت با پرورش نیروی فکری دارد. ما باید در دانشگاه‌ها نیروهای فکری پرورش بدهیم. بعد که دانش‌آموختگان ما به سازمانهای اجرایی رفتند و بعد از چند سال با سازوکارهای اجرایی آشنا شدند می‌توانند مسائل مدیریتی و اجرایی را حل کنند. راهکار من برای حل مسائل کشور، توجه به دانشگاه، دانشگاه، دانشگاه، آموزش، آموزش و آموزش است.